



5 آگست 2015



داکتر سید عبدالله کاظم

"داؤد خان و اردو"

حقیقی برگرفته از نوشته ای یک جنرال افغان

(این نوشته در چهار قسمت پیهم به نشر میرسد)

(قسمت چهارم)

در دوره جمهوریت:

قسمت ششم نوشته جنرال زکریا ابوی بیشتر به کودتای 26 سرطان 1352 و دست اندرکاران نظامی آن دوره اختصاص دارد که در شماره های 11 (فبروری 1992) به نشر رسیده و آخرین قسمت آن درمورد مقدمات کودتا ثور 1357 میباشد که در شماره 12 - 13 (جون - جولای 1992) نامه خراسان چاپ گردیده است. مطالب ذیل از همین دوشماره با اختصار برگرفته شده که علاقمندان میتوانند برای شرح مزید به اصل نوشته مراجعه نمایند.

راجع به علل کودتا سرطان و موفقیت آن جنرال ابوی می نگارد که این موضوع را باید: «در رویدادها و اتمسفر [فضای] چندین سال قبل از آن جستجو کرد. در دهه قانون اساسی جدید [1964] که داؤد خان از صحنه خارج و شاه شخصاً اداره تمام امور را تحت نظر داشت، یکنواختی ها، رشوت ستانی ها، خودسری ها و بیخبری ها به اوج خود رسیده بود، وزرا انسیاتیف [انگیزه تشبیب به امور] و صلاحیت ها را در مقابل وکلای رشوتخور از دست داده بودند. هر روز وکلا دسته دسته به دواير رفته هدایت ها و خواهشات غیر قانونی خود را به کرسی می نشاندند. قانون اساسی اصلاً مورد تطبیق قرار نگرفت و بسا از احکام آن یا از سهل انگاری و یا روی تردد های بیجا مورد قبول مقام سلطنت واقع نشد. قدمه های پایان اردو متأثر و بی اطاعت گشته بود، حکومت از موضوعات اصلی منحرف و به موضوعات فرعی و دلخوشی های بیمورد وکلا و قدرتمندان متوجه بود و مقابل جریاناتی که در زیر پرده و علنی برای برپادی افغانستان قدعلم کرده بودند، اقدام راستی و مؤثر نگریدید. قدمه های استخباراتی حکومت و وزارت دفاع ملی از طرف اشخاصی اشغال شده بود که موضوعات اصلی و تخریبات حقیقی را افشا نمی کردند که این نوع پوشیدن حقایق قسماً از پالیسی "چپ باش" ترویج یافته بود، خاصاً در وزارت دفاع تطبیق می شد، توسط شخص وزیر دفاع که یک دهه وزیر بی رقیب باقی ماند و از طرف شخص شاه حمایه می شد و هر سال برای قشقه تازه کردن به نامهای تداوی و غیره به ماسکو سری میزد و در هر دو کودتا گردی به روی لباس اش ننشست و مانند سابق تداوی و استراحتش در روسیه دوام یافت.... ریاست ضبط احوالات و قدمه های دیگر اطلاعاتی سویل [ملکی] حالت بدتر داشت. رئیس ضبط احوالات جدید جنرال محمد اسمعیل خان که از دوستان صمیمی اعتمادی که توسط او به این عهده مقرر شده بود، موضوعات اصلی را گنگ و کمرنگ می ساخت و در خفا طوریکه بعداً معلوم شد، آنرا به منفعت داؤد خان دور میداد، چنانچه بعد از کودتای داؤد خان تا اخیر به عین وظیفه و مقام بجا ماند. شاه حلیم و خیرخواه بود و درچار دیوار ارگ و یکنواختی آن خسته شده بود، طوریکه حتی انضباط را در حوزه فامیل هم از دست داده بود و یگانه مشغولیت خوب او تبدیل کردن صدراعظمان بود، آنهم بنحوی که هریک آن با دل پر خون از شاه گوشه می رفتند.»

د پانو شمیره: له 1 تر6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼونه: دليکنې دليکنيزې بڼې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

ابوی در ادامه می نویسد: «موازی با این جریانات داؤد خان پلان کودتای خود را آهسته و دقیقانه پی ریزی میکرد و توسط دوستان در جلب صاحب منصبان خاصاً صاحب منصبان خورد رتبه و جوان اقدام می نمود. دسته های مختلف تعیین شده بودند، شخصیت های که باید گرفتار شوند، دقیق فکر شده بود و آدرسها مشخص گردیده بود. درست در شب کودتا در بعضی سرکهای لازمه در روی سرک اشارات و شفر حرکت خط اندازی شده بود و کودتا وقتی صورت گرفت که شاه در خارج مملکت بود و شهزاد احمد شاه بی خبر از دنیا نیابت سلطنت را داشت. نیمه شب 26 سرطان 1352 دستگاه مخابره گارد شاهی در منزل داؤد خان انتقال یافت و امر کودتا از طرف خودش صادر شد و در آن واحد گروپ های کوچک گارد شاهی، قوای پانزده رزهدار، قوای 4 رزهدار، قطعه پراشوت، قطعه کومانندو و غیره به حمله آغاز و قطعات مرکز، میدان هوایی کابل، میدان بگرام، مرکز دستگاه تلیفون اتومات و نقاط حساس شهر را اشغال نمودند و موازی با این حرکات قوماندان های قطعات، یاوران شاه، قوماندان گارد شاهی، وزیر دفاع ملی، سردار ولی داماد شاه و شاه ولیخان مارشال، صدراعظم [محمد موسی شفیق] و شهزاده احمد شاه دستگیر شدند و این گرفتاری ها و اشغال برق آسا و بی خبرانه و ماهرانه صورت گرفت که هیچ مقاومت به عمل نیامد و هم تلفات آن بسیار محدود بود و همانطوریکه داؤد خان علاقه داشت که تلفات نباشد، آنرا یک کودتای سفید باید گفت. تا روشنی صبح پلانها تطبیق شده بود، اشخاص مورد نظر گرفتار و نقاط مهم شهر، دستگاه های ارتباطی و رادیو اشغال شده بود و به صورت عمومی مردم از کودتا خبری نداشتند و در بی اطلاعی محض رفته بودند، خاصاً در اطراف از این جریانات آگهی نبود، حتی صاحب منصبان و مامورین دولت برای اجرای وظیفه راهی دفاتر و قطعات بودند که در راه ها و سرکها با تانکها و قطعات گزرمه و محاصره کنندگان مواجه شدند.»

داؤد خان صبح زود 26 سرطان از رادیو افغانستان ابلاغیه کودتا و ختم دوره شاهی را به اطلاع عامه رسانید، به گفته جنرال ابوی: «صدای این مرد شناخته شده هر نوع مقاومت و یا مفکوره مقاومت را اگر هم بود، خنثی ساخت زیرا اور را همه می شناختند. مردم هم نوآوری میخواستند، از پادشاهی چهل ساله ظاهر شاه و یکنواختی ابلاغیه های زمان های معین، اوامر بیجا و نامورد دور و پیش مقام سلطنت خسته شده بودند و هریک منتظر یک واقعه بد بودند. تغییریکه به این شکل آمد، اقلأ تا اندازه شناخته شده بود و قابل قبول. اگرچه بودند کسانی که از این حرکت و از انهدام خاندان شاهی دلگیر و برای آینده افغانستان هراسان بودند، چه منبع کودتا سرچشمه تحریکات و کمک کنندگان، پیش هرکس و هر حلقه به نحوی تخیل می شد و از موجودیت عمال کمونیستی و مخبرین آن در حلقه کودتاچیان مظنون و خشمگین بودند. این سوء ظن بجا بود. دیدیم که یک تعداد این اشخاص چه در زمان داؤد خان و چه در سلطه مطلق کمونیستی چهره های خود را ظاهر نمودند و عده ای تاحال پوشیده مانده و در ستر شان کی جی بی تپ و تلاش ها نموده است.»

جنرال ابوی می نویسد: «روزهای اول کودتا تکاثر و تکاتف رفت و آمدها در وزارت دفاع زیاد بود. از جمله جنرال متقاعد خان محمد خان مرستیال به وزارت دفاع آمده و در سایه دوستی هائیکه با داؤد خان داشت و با کمک دوستان زیادیکه در اردو و وزارت دفاع داشت، میخواست اتاق وزیر دفاع را گشوده به کار شروع نماید، مگر موفق نشد و بعداً از ورودش به وزارت هم جلوگیری و ممانعت بعمل آمد. داؤد خان قرارگاه خود را به وزارت دفاع ملی انتخاب و جنرال مستغنی رئیس رزهدار را که شخصیت مورد اعتماد او و شخص پاک نفس و محترم اردو بود، به حیث لوی درستیژ مؤظف نمود. قطعات عسکری خاصاً رفقای کودتا برای چندی نقاط مهم و چارراهی های مورد نظر را پهره داری می نمودند، قطعات اطراف تحت امر قوماندان های سابق و جدید ارادت و طرفداری از جمهوریت را اعلام و آهسته آهسته آرامش برگشت.»

در این موقع محمد داؤد خان: «به سرعت تماس های سابق را با صاحب منصبان شروع نمود و پست های دور و پیش خود و حساس را به رفقای کودتا سپرد و تمام کسانیکه در شب کودتا فعالیت و سهم داشتند، بدون مد نظر گرفتن سوابق و دوره خدمت به دو رتبه ترفیع نایل شدند و دفعتاً در اردو مادونان مافوق و مافوقان به حیث مادون در آمدند که این خود به روحیه اردو و شکیبائی باطنی تأثیر ناگوار داشت و داؤد خان مجبور شد که به کافه اردو یکسال قدم بخشش نماید و خوردضابطان اردو را که تعداد آن بیش از شش هزار نفر بودند، عموماً به رتبه بریدمن ارتقا دهد، باز هم این تغییر رتبه بدون مدنظر گرفتن دوره خدمت و قدم عملی شد. از جانب دیگر برای این بریدمن های جدید در اردوی کوچک کادر وظیفه نبود، از سوی دیگر عوض شان خورد ضابط جدید نبود که وظایف شانرا اجرا نمایند، اجباراً به رتبه جدید

د پانوی شمیره: له 2 تر6

افغان جرمن آنالین په درننیت تاسو همکارۍ ته رابولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

و پرستیژ نوین به همان وظایف پائین سابقه استخدام شدند و حتی از نقطه نظر کتگوری صنف خدمت، در معاشات تنقیص بعمل آمد، چه معاش یک سرپرکمشر و یک سر پرکمشر قدم دار به مراتب بیشتر از معاش یک بریدمن بود. این موضوعات سبب هیاهو شد و فوراً توسط فرمان جداگانه امر شد معاشات بریدمن های که از خورد ضابطی به این رتبه رسیده اند، مثل معاشات سابقه شان اجرا شود و این چاره عاجل و غیراساسی تا چند سالی مؤثر بود، چون در سالهای بعدی نه ترفیع معاش دیدند و نه ترفیع رتبه، انزجار اولی تازه گردید و شدت دسپلین چاره اساسی حساب نمی شد. آنها در زیر پرده در صف مخالفین قرار گرفتند و صید خوبی برای کی جی بی و کمونیست ها گردیدند.»

پس از اعلام جمهوریت محمد داؤد خان به سرعت مقرری های اردو را رویدست گرفت و بصورت عمومی رفقا و همراهان کودتا را در راس قطعات حساس و مهم مقرر نمود، چنانکه جنرال ابوی می نویسد: «تورن جنرال حیدر رسولی را به قوماندانی قوای مرکز، جگرن جدید محمد یوسف فراهی را به قوای 15 زره دار، جگرن جدید سرور نورستانی را به قوای 4 زره دار، دگروال جدید سید امیر لغمانی را به قوماندانی عمومی هوایی و مدافعه هوایی که بعداً این رفیق کودتا [در قضیه مسمی به میوندوال] گرفتار و اعدام شد. دو نفر جنرالان متقاعد زمان شاه دوباره به خدمت جلب و به پست های ذیل مقرر شدند: تورن جنرال متقاعد محمد حسین خان پدر ببرک کارمل به قوماندانی قوای هرات و تورن جنرال متقاعد محمد نعیم وزیری به حیث قوماندان قوای قندهار. در حصه اولی در بین رفقا پنهانی تبصره هایی صورت میگرفت مانند سائر تبصره ها، یعنی اشتراک اجنبی در کودتا و دیده شدن بعضی چهره های غیرافغانی در بین افراد و غیره و غیره که با دوام سلطه جمهوریت خاموش ماند.»

جنرال مستغنی به حیث لوی درستیز میخواست یک اعتماد راستی و کلی را بین اردو و به منفعت رئیس دولت و وطن ایجاد نماید و چهره کمونیست ها را به داؤد خان معرفی کند، مگر مریضی موجب می شد که گاه گاهی از وظیفه بدور ماند و غیابت او زمینه طلائی را برای کمونیست ها مساعد می ساخت. جنرال ابوی در این ارتباط می نگارد: «اولین مخالف او [مستغنی] با گروه و خدمتگاران حسن شرف بود و به چه زحمت ها او ضیاً مجید را از گارد جمهوری تبدیل کرد و حتی در تبدیلی نبی عظیمی از قطعه محافظ نیز مشکلات دید. مگر چشم دیدهای چند سال بعد واضح ساخت که این مرد متدین [مستغنی] نیز جلو سیلابها را گرفته نتوانست و لچک ها چنان در زیر خاک ها حفره ها داشتند که خود شانرا هم ناکام ساختند.»

در ثور 1353 یک هیئت نظامی افغان تحت ریاست جنرال مستغنی برای تهیه سلاح مورد ضرورت و پرزه جات فالتو به ماسکو سفر کرد که جنرال زکریا ابوی نیز شامل هیئت بود. او می نویسد: «مارشال کولانکوف لوی درستیز شوروی شخص متکبر بود و از شروع [مذاکرات] بعوض اینکه بالای موضوعات و پیشنهادات و احتیاجات اقلام آن مذاکره نماید، سخن را در موضوعات پاکستان و نزدیک شدن آن مملکت با چین و خطر اینکه برای منطقه ایجاد نموده، می کشانید و از اینکه به تحصیل یافتگان شوروی وظایف خوب اداری در افغانستان داده نمیشود، گله ها میکرد؛ بالمقابل ما از اسلحه، پرزه جات یدیک، عدم اكمال صحیح و خرابی سلاح های سابقه شکایت داشتیم. اگر مرحوم اعتمادی سفیر افغانی به آرامش فضا نمی پرداخت، میانه بین گدایان متکبر و میزبانان ملحد برهم میخورد... [در مذاکرات دور دوم در کابل] حینیکه رئیس دولت هیئت را پذیرفت، درپهلوی وعده قطعی اكمال احتیاجات اردوی افغانستان، پیشنهاد پذیرفتن متخصصین و مشاورین را تا قدمه های جز و تام های خورد تقدیم داشته و مورد قبول واقع شد که قبل از هر نوع کمک این مشاورین و متخصصین که هریک جاسوس تربیه شده و ماهر بودند، وارد افغانستان شدند. فراموش و غلط فهمی نشود که قبل از آن یک تعداد مشاورین و متخصصین سابقاً نیز موجود بودند، ولی تا قدمه های بزرگ. اگرچه در شروع این موضوع آنقدر جلب توجه نکرد، مگر بعداً معلوم شد که غلطی فاحش بود... به مشاورین سابقه روسی در میدان های هوایی و پرواز و کورس های تدریسی تا این اندازه موقع داده نشده بود، همین مشاورین و متخصصین بودند که پلان کودتای 7 ثور را تطبیق و برای کامیابی آن اقدام کردند.»

در مورد اتهام کودتا مسما به "کودتای میوندوال" جنرال ابوی مینگارد: «اولین بدبختی که مقابل داؤد خان عرض اندام کرد و منسوبین اردو را مقابلش بی اعتماد نمود و در عمق بدبینی فرو برد، موضوع کودتای بود که به جنرال خان محمد خان مرستیال و مرحوم شهید میوندوال نسبت داده شد که درباره حقیقت آن نظریات مختلف بود و تا هنوز هم مختلف مانده است. میوندوال چهره شناخته شده بود، شخصیت برجسته و معروف در ادوار مختلف وظایف اداری، سیاسی و مقام

د پاپو شمیره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلېکنی د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

صدارت و نیز همه به او نسبت ناکامی اش در انتخابات شورا به اراده مقام سلطنت آنها در مقابل یک سماوارچی بیسواد سمپاتی [حسن نظر] داشتند، مگر جنرال خان محمد خان مثل او عاماً مشهور و شناخته شده نبود، چه او عمری در چارچوب اردو و دور از نظر عامه به سر برده بود... کسانیکه با این دو شخصیت گرفتار شدند، بصورت اکثر از ولایات مشرقی مملکت بودند.» ابوی پس از آنکه هریک آنها را به معرفی مختصر می گیرد و راجع به فشارها و شکنجه های شان حین تحقیق اشاره میکند و از شهادت مرموز میوندوال حین تحقیق یادآور میشود، علاوه میدارد که برطبق نظر محکمه: «احکام صادر شد، جزا حبس طویل المدت [تصحیح: 7 نفر حبس دوام و 8 نفر حبس دراز و کوتاه مدت از 15 سال تا 4 سال] و اعدام بود که در اثر آن سید امیر پیلوت، خان محمد خان مرستیال، ماما زرغون شاه، سیف الرحمن وکیل و عارف [مالک ریگشا - از پشاور مقیم جلال آباد] اعدام شدند... در این وقت مستغنی مریض و در خارج بود، حینیکه عودت کرد، داؤد خان را به سهوش ملتفت ساخت که این کشتارها توسط عمال مخفی کی جی بی عملی شده، داؤد خان فراموش کرده بود که شاه از کشتن شرعی جانیان هم خودداری میکرد.»

جنرال ابوی در مورد پلان دشمنان به یک نکته بسیار مهم اشاره می کند و می نویسد که: «دشمنان میخواستند او [محمد داؤد خان] را به سر نوشت نجیب [جنرال نجیب - مصر]، بن بلا [رهبر الجزایر] و عبدالحکیم عامر مبتلا نمایند و زمینه را مساعد می ساختند برای امحای محبوبیت او و از او یک قاتل می تراشیدند. اگرچه او این غلطی خود را در گرفتاری های بعدی و گرفتاری جنرال سید میراحمد شاه گردیزی رئیس توپچی اردو اصلاح نمود، مگر تیر بسته بود، منافقان موفق و مسلمانان مأیوس شده بودند. در ضمن این جریانات داؤد خان کوشش داشت با قطعات و صاحب منصبان اردو ارتباط مستقیم داشته باشد و درین راه مستغنی کوششها میکرد، مگر وقت برای این موضوع به آسانی میسر نمی شد.»

او می افزاید: «با گذشت زمان در مقابل تدابیر مستغنی مقاومت های عرض اندام میکرد و کوشش های او برای از بین بردن کمونیست ها که هر روز به تعداد شان افزوده می شد و تنسته خود را پهن میکردند، کفایت نمیکرد و نظریات او از طرف رئیس دولت به آسانی قبول نمی گردید و مرحوم رسولی را عمال کی جی بی تحریک و به مخالفت ها بین او [داؤد خان] و مستغنی می افزودند. این کشمکشها آرامش روحی رئیس دولت را برهم زده بود و مستغنی هم خطر را در دروازه ارگ مشاهده میکرد و هر روز عصبی تر می شد، لذا برای رهایی وجدان تنقیدات شدید الحن خود را به داخل 14 ورق به رئیس دولت تقدیم و او را از خطریکه برای بلعیدن افغانستان دهن باز کرده هوشدار داد و ممکن این موضوع برطرفی او را سریعتر ساخت.»

[از کسانیکه از محتوای نامه فوق الذکر جنرال مستغنی به محمد داؤد خان اطلاع داشته باشند، تقاضا میشود تا برای روشن شدن مزید موضوع که یک رویداد مهم تاریخی است، اگر مطالبی بطور مستند دارند، آنرا لطفاً به نشر بپارند]

ابوی اضافه میکند که: «داؤد خان در سالهای اخیر تقریباً اردو را فراموش کرده بود، حتی روسای وزارت را کمتر می پذیرفت؛ سه نفر در قرارگاه وزارت دفاع ملی بصورت یک تیم موضوعات اردو را بدست داشته و واریسی میکردند: وزیر دفاع ملی غلام حیدر رسولی، دگرجنرال عبدالعزیز لوی درستیز و تورن جنرال عبدالله روکی سلیمان [شوهر خواهر ملکه حمیرا و یکی از اعمام شاه] که در اواخر مناسباتش با رئیس دولت خوب شده بود و پیوندهای فامیلی تجدید شده بود. مگر این سه نفر مانند سایر مامورین صادق در تاریکی بسر می بردند، اطراف شانرا شبکه جاسوسی دشمن احاطه کرده بود و تمام شعبات اطلاعاتی و استخباراتی دولت توسط عمال وطنفروش اداره می شد. استخبارات وزارت دفاع را جانثار دگروال لوگری دوست صمیمی وزیر دفاع اداره میکرد که آله دست مادونان خود بود، استخبارات قوای هوایی را عبدالحق دگرمن هوایی کمونیست بدست داشت، ریاست ضبط احوالات توسط همان رئیس سابقه جنرال اسمعیل به نفع کمونیست ها تمام موضوعات را تدقیق و خیرمی ساخت. اگر کسی متوجه موضوع می شد، دستهای مرموز آنرا خنثی می ساخت و شبکه استخباراتی به نفع کمونیست ها طوری تنظیم شده بود که از کی تا می در دام آمده بودند و چشم تشخیص شان کور شده بود.»

جنرال ابوی در باره عمال کی جی بی که چگونه داخل دستگاه دولت فعالیت میکردند، از یک چشم دید خود حکایت میکند و می نویسد که: در زمان شاهی نسبت مریضی به ماسکو رفت و دوستان افغان در شفاخانه به عیادتش می آمدند، یک روز شخصی که او را قبلاً نمی شناخت با یکی از دوستان به دیدار او به شفاخانه آمد، یک جوان مؤدب و محصل افغان بود که در امور نظامی تحصیل میکرد بنام محمد کبیر (از لغمان). تا وقتیکه در شفاخانه بود، این جوان چند بار

به دیدنش آمد و شیوه دوستی در پیش گرفت. ابوی در ادامه می نویسد: چند سال بعد وقتی مصروف کار در دفتر خود بود، این جوان به دیدنش آمد و ضمن عرض حال گفت: که یک روز در لیلیه در ماسکو بحث ها شد و من [محمد کبیر] به لنین انتقاد شدید کردم، همان شب دستگاه استخبارات نظامی مرا احضار کرد و پس از تحقیق مرا از تحصیل محروم و امر بازگشت بوطن داد. در اینجا اکنون در محکمه نظامی موضوع من در جریان است و آمده ام که برایم اگر کمک کنید. ابوی می نویسد: کمکی که از دستش پوره بود، با او کرد تا از عسکری طرد نشود و چون جوان فعال و مؤدب بود، سالهای بعد نیز ترفیع نمود.

بهر حال ابوی وقتی از زندان رها شد [اواخر جنوری 1980]، دوستان در منزل به دیدارش می رفتند و در این ارتباط او با تعجب بیان میدارد: «گفتند که رئیس عمومی تفتیش وزارت دفاع نیز به دیدار آمده، وقتی چشمم به او خورد، او همین محمد کبیر لغمانی بود و متصدی مقام دگر جنرالی، تعجب بالای تعجب، او با افتخار شرح میداد که آنهمه قصه ها ساختگی و بافتگی بود، من برای انجام وظیفه آمده بودم، وظیفه مراقبت و جلب داشتم. او بود که قوماندان قوای هرات شده بود و در قیام هرات [24 حوت 1357 مطابق 15 مارچ 1979] هزاران وطن پرست را کشته و در قوماندانی قوای کندهار از ریختن خون بیگناهان دریغ نورزیده بود.»

جنرال ابوی اضافه میکند که: «قصه را برای آن سر دادم که دیده شود کمونیست ها یعنی روسها به چه پیمانۀ وسیع مراقبت و ترصد اشخاص را پی ریزی نموده بودند، خدا میداند که در اطراف شخصیت های مهم چه تعداد و به چه پیمانۀ و با چه وسایط جاسوسی نوکران روس پروانه وار دور می خوردند و به چه سرعت خبرها و تصمیمات مخابره می شد. یقین است که روسها و عمال شان سالها قبل از بقدرت رسیدن داؤد خان این شبکه را پهن و پلان انکشافی آنرا تکمیل میکردند و ما فهمیده و یا نافهمیده با آنها کمک میکردیم و از خوردن تا بزرگ در خاطرخواهی شان کوشا بودیم.»

جنرال ابوی در خلاصه مطلب می نگارد: «داؤد خان آهسته آهسته خطر کمونیست ها را حس کرده بود و فهمیده بود که با چه رفیق های خائن در راه رفته است، می خواست از زیر تاثیر و فشار آنها خود را بیرون بکشد و قوماندانهای مظنون را پاکسازی کند، چنانچه محمد حسین پدر ببرک کارمل دوباره تقاعد داده شد و عوض او سراج الدین خان کندهاری شخصیت متدین و ساجد مقرر شد و هم در قوای کندهار دوست دیرینه و ریزه چین دسترخوانش جنرال محمد عظیم که سالها به حیث دوست داؤد خان والی لغمان، ننگرهار، قوماندان قوای کار و وزیر فوائد عامه بود، مقرر شد که هر دو محترمان مانند سائر همقطاران و همدیگان و فدائیان ظاهری داؤد خان در کودتای 7 ثور مردانه!! تسلیم شدند و خراشی به بینی نبرداشتند.»

در پایان نوشته خود جنرال زکریا ابوی به روحیه اردوی کشور اشاره میکند و می نویسد: «گناه کس ندانم چه اردوی شاهی و اردوی داؤد خان از نقطه نظر روحی و مادی برای فداکاری و حس وطندوستی پی ریزی نشده بود و در هر دو اردو دستهای مخالفین و وطنفروشان به بسیار آسانی حلول کرده بود و مقدسات ملت را که از باستان تا آندم با شهامت و بهای خون حراست و حزر شده بود، با خدعه ملحدانه با همدستی شریکترین قوم دنیا پایمال کردند و در هرقلعه و جبل و در کلی و دهکده آتش افروختند که زبانه آن تا ثریا رسید و هنوز که هنوز است، آتشی سوزان خاموش نگردیده و ناله زخم خوردگان و ماتم عزیز باختگان از عمق دره ها و تیغۀ کوه ها بر می خیزد و مردی از میان جنگ اوران مجاهد و تماشاگران دست به قلم برنخاسته تا این آتش را فرو نشاند و به این زخم دارویی و به این زهرها بادی ریزد.»

این جنرال با احساس و آگاه که حقایق را با عبارات موزون و شیوه ای بسیار دلنشین 25 سال قبل در نوشته پر محتوای خود بیان کرده و قسمت های آن در این مقاله اقتباس گردید، درخاتمه دست دعا به درگاه خدای رحیم و رحمان بلند کرده و با التماس بندگی از ذات کبریائی چنین طلب میکند که:

«الهی! بیش از یک دهه است که می نالیم، دعای ما را قبول کن، وطن را ازین مهلکه که کلمات وصف آن بیان نتواند، رهائی بخش. هرطرف نگاه شود، ناجبی وجود ندارد. تو آئی که توانی، از ناچیز چیزی سازی و از ناتوانی رهائی بخشی. به حق خلیلت که آتش را برایش گوارا نمودی و به حرمت حبیبی که نمودی با معراج مقامش اعلی و از پندار ما بالا، به این ملت فقیر و دچار حملات شرق و غرب ترحمی کن و شب ما را به فجر دیانت و اخوت خاتمه ده. آمین!»

د پانوی شمیره: له 5 تر6

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

(از ذکر مطالب قسمت هفتم نوشته جنرال ابوی مرحوم راجع به روزهای آخر داؤد خان و وقوع کودتای ثور نسبت تراکم موضوع و موجودیت شرح مزید در دیگر مآخذ صرف نظر گردید و نیز مطالبی که بر اکت [...] گرفته شده از این قلم و هر آنچه در بین ناخنک «...» آمده از قلم جنرال ابوی نقل شده است)

در پایان از خدای بزرگ استدعا دارم که روح این دوست عزیز و گرامی و رفیق زندانم - جنرال وطن دوست، آگاه و بادیانت را شاد و جنت فردوس را جایگهش داشته باشد. (پایان)

د پانو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ